

عدالت در سیاست‌های سالمندی

موسسه راهبردهای بازنشستگی صبا در نظر دارد سلسله نشست‌هایی را درباره موضوعات مطرح در حوزه بازنشستگی و سالمندی برگزار کند. به همین منظور جلسه‌ای با موضوع عدالت در سیاست‌های سالمندی با حضور جناب آقای فرشید یزدانی مشاور هیئت مدیره و دبیر شورای برنامه ریزی راهبردی سازمان تامین اجتماعی، دکتر فرهاد نصرتی‌نژاد عضو هیئت علمی دانشگاه علوم بهزیستی و توانبخشی، دکتر رضا امیدی عضو هیئت علمی دانشگاه علامه طباطبایی، جناب آقای یاسر باقری پژوهشگر حوزه سیاستگذاری اجتماعی، دکتر میکائیل عظیمی مدیرعامل موسسه راهبردهای بازنشستگی صبا، جناب آقای رضا میرزا ابراهیمی مدیر پژوهشی موسسه و کارشناسان پژوهشی موسسه برگزار شد. پیش از برگزاری این نشست طرح مسئله «عدالت در سالمندی» در قالب مقاله‌ای کوتاه برای میهمانان ارسال شد تا موضوع مورد بحث در چارچوب مشخص تری پیگیری شود. آنچه در ادامه می‌آید متن گفت‌وگوهای مربوط به این نشست است. امید است با همفکری جمعی متخصصان این حوزه راه حل بهینه‌ای برای حل مشکل سیاستگذاری‌های اجتماعی در حوزه سالمندی به دست آید.



گلاب: پیش از آغاز بحث باید چند پیش فرض را مطرح کنیم، نخست اینکه حقوقی که بازنشستگان صندوق بازنشستگی کشوری دریافت می‌کنند، زندگی آنها را کفایت نمی‌کند. همین وضعیت در مورد بازنشستگان تأمین اجتماعی نیز وجود دارد. از طرف دیگر همین حداقل حقوقی که بازنشسته می‌گیرد و زندگی او را نیز تأمین نمی‌کند، به بودجه دولت وابسته است. این رقم عدد بزرگی است. امسال این عدد ۲۲ هزار میلیارد تومان بود. اگر بازنشستگان لشگری را هم حساب کنیم به

رقم ۴۰ هزار میلیارد تومان می‌رسیم؛ یعنی، برابر با رقم یارانه ۴۰ هزار تومانی که به همه افراد آن را می‌دهیم و مدام هم می‌گوییم که پرداخت این رقم ما را در مضیقه گذاشته است.

در اینکه سالمندان یک جامعه باید تحت حمایت دولت باشند، هیچ بحثی نیست. بحث بر سر این است که منبع این پول بودجه عمومی کشور است. به این نحو که یا از مالیات‌ها تامین می‌شود، مثلاً اگر از مالیات غیر مستقیم باشد از همان وسایلی که ما می‌خریم تامین می‌شود و فرقی ندارد یک پزشک این وسیله را می‌خرد یا یک کارگر و به یک نسبت این مالیات از هر دو نفر تامین می‌شود. اگر منبع این امر از منبعی بین نسلی مثل نفت باشد هم باید گفت این منبع نه برای افراد حال حاضر بلکه برای نسل‌های بعد نیز هست. پس این صندوق‌های بازنشستگی که کسری هم دارند از منابع عمومی پولی را می‌گیرند و آن را خرج گروهی از سالمندان می‌کند. بی‌شک سالمندان حق و حقوقی دارند و باید حقوق آنان رعایت شود. مسئله این است که ما گروهی از سالمندان را در کشور داریم که این گروه از سالمندان به خاطر نوع شغل شان در دوران اشتغال خود بیمه نبودند. این گروه سالمندان به هیچ یک از نظام‌های بیمه تعلق ندارند ولی عملاً هزینه سالمندی گروهی دیگر را می‌پردازند. حال بحث این است که از این منظر کسری صندوق‌های بازنشستگی را چگونه می‌توانیم بررسی کنیم؟ آیا این امر با عدالت در سیاست‌های سالمندی همخوانی دارد؟ تجربه کشورهای دیگر در این زمینه چیست؟

آقای دکتر امیدی پیش از این توضیح دادند که سیاست‌های حوزه سالمندی برخی منطبق با بازار کار است و برخی بنا بر حقوق شهروندی است. آیا نقد عدالت در حوزه سیاست‌گذاری سالمندی با این مفهوم که منابع مالی بسیاری برای تأمین کسری طرح‌های منطبق با بازار کار هزینه می‌شود اما طرحی مبتنی بر حقوق شهروندی وجود ندارد قابل طرح است؟ اگر چنین نقدی قابل طرح است، تجربه‌هایی که برای اصلاح این قضیه وجود دارد چه بوده؟ مواردی که گفتم بیشتر دغدغه‌هایی ذهنی برای شروع بحث است. شاید هم به این نتیجه برسیم که اصلاً این بحث را باید از زاویه‌ای دیگر دید مسئله دیگر که ما با آن مواجه هستیم، وضعیت بازنشستگان در آینده است، با توجه به اینکه در حال حاضر نرخ مشارکت در کشور پایین و نرخ بیکاری بالاست نظام حمایت از سالمندی مبتنی بر بازار کار می‌تواند مشکلات بسیاری ایجاد کند. توجه داشته باشیم امروز بخشی از زنان سالمند از طریق حقوق بازنشستگی همسران خود (زنده یا متوفی) ارتزاق می‌کنند اما برای نسل آینده به دلیل تغییر نوع بافتی که حاصل شده و شواهدی که به ما نشان می‌دهد با زندگی سالمندان تک نفره مواجه خواهیم شد، بخشی بیشتری از زنان از حمایت‌های سالمندی محروم می‌شوند. با این توضیح از یک طرف ما با کسری بزرگ برای تأمین مالی مستمری‌های بازنشستگی روبه‌رو هستیم که این کسری روزبه‌روز بزرگ‌تر می‌شود و از طرف دیگر سهمی از سالمندان که از این مزایا استفاده می‌کنند کوچکتر می‌شود.

نصرتی‌نژاد: من فکر می‌کنم این پرسشی که مطرح شده پرسش غلطی است که مفروضات غلط دارد. مفروض این سوال آن است که دولت به سالمندان کمک مالی می‌کند، در حالی که این کمک دولت نیست، بلکه پولی است که بیمه شده پرداخت کرده است و در یک سیستم ۳۰ سال ۲۲٫۵ درصد از حقوقش را به صندوقی واگذار کرده است. حالا اگر این صندوق ناکارآمد است باز هم آن تعهد باید عمل بشود. این رد دیون است. یعنی باید این دین ادا بشود. از این زاویه کمکی

که دولت می‌کند سهم دیگران نیست. یعنی شما با منطق بورجی درباره نظامی قضاوت می‌کنید که ماهیتاً بیسمارکی است، یعنی مبتنی بر اشتغال و پرداخت حق بیمه است. استدلالی که شما می‌آورید برای سیستمی مانند انگلستان است که در آن دولت از همه مالیات می‌گیرد و سپس به هر کسی که به ۶۵ سال سن می‌رسد کمک می‌کند. اما در اینجا دولت سرویسی نمی‌دهد بلکه پول خود ما را که در صندوقی بوده بعد از ۳۰ سال براساس محاسباتی به خودمان می‌دهد. ما [نظام بیمه‌ای] چون توانستیم ارزش این پول را افزایش بدهیم این منطق را بار موضوع می‌کنیم.

علاوه بر این من فکر می‌کنم سالمندان یک گروه اجتماعی و مقوله‌ای همگن نیستند. یعنی این نیست که ما از گروهی از سالمندان پول بگیریم و به عده‌ای دیگر بدهیم. گروهی از افراد طی ۳۰ سال ۲۲٫۵ درصد از حقوقشان در یک صندوق سرمایه‌گذاری می‌شود و ما هم تضمین کرده‌ایم و مکلفیم که بعد سی سال حقوق بازنشستگی به آنها پرداخت کنیم. اساساً این مفروض که ما پول گروهی خاص را به یک عده خاص می‌دهیم غلط است. چون دولت دارد به تکلیفش عمل می‌کند. مثالی می‌زنم همه بانک‌ها سیستم بازنشستگی درست کرده‌اند و یادمان نرود که بانک کار اقتصادی می‌کند و بنگاهی اقتصادی است ولی می‌گوید شما اگر ده یا بیست یا سی سال پول در بانک بگذارید ما یک مستمری به شما پرداخت می‌کنیم. این منطق همان منطق صندوق‌های بیمه است. مثل این است که بانک به شما که سی سال در بانک سرمایه‌گذاری کرده اید بگوید که من نمی‌توانم این پول را به شما بدهم. بعد شما می‌گویید چرا؟ و بانک جواب می‌دهد که اگر من این پول را بدهم در واقع پول بقیه شرکا و دیگران است که به حساب شما می‌رود، چون بانک به ورشکستگی رسیده است. یعنی مثلاً از پولی که عده‌ای برای قرض‌الحسنه گذاشته‌اند باید پول شما را بدهم. من می‌گویم که این منطق غلطی است. چون من بازنشسته پولم را سی سال گذاشته‌ام و باید به من مستمری پرداخت بشود. این ناشی از ناکارآمدی بانک است که نتوانسته به وعده خود عمل کند. بنابراین هزینه ورشکستگی بانک را من بازنشسته نباید پردازم. اگر شما این را حذف کنید انگار در حق بیمه‌شدگان ظلم کرده‌اید.

گذشته از اینها، از منظر عدالت اگر ما بگوییم این پول را به بازنشسته ندهیم یا مقدار آن را کم بکنیم، این پرسش پیش می‌آید که چقدر از این کسورات را دولت باید بدهد، ده درصد؟ بیست درصد؟ سی درصد؟ آیا همه آن را باید دولت بدهد یا اصلاً نباید بدهد؟ شما باید به این پرسش پاسخ بدهید که دولت اگر این هزینه را ندهد کارش عادلانه است یا اگر ده درصدش را بدهد عادلانه است. بنابراین مشکل سر جای خودش هست که چند درصد از کسری صندوق‌ها را دولت باید پرداخت کند تا کارش عادلانه باشد؟ حتی اگر شما بگویید ۵۰ درصد را دولت باید بدهد، من می‌گویم که چرا ۵۰ درصد؟ مبنای حقوقی و ادله آن چیست؟ اگر از منظر عدالت به این موضوع نگاه کنیم، در این مورد نظریه‌های بسیاری وجود دارد. یعنی باید بدانیم در مورد عدالت جان راولزی حرف می‌زنیم یا هایکی یا نوزیکی یا والزی؟ یا در مورد عدالت از منظر اگالیتارینیستی صحبت می‌کنیم؟ بنابراین اگر ما موضوع مان در مورد عدالت را مشخص نکرده باشیم پرسش حاضر پرسشی بدون پاسخ خواهد بود. یعنی ما باید منظری را که از آن به عدالت نگاه می‌کنیم مشخص کنیم. در اینجا من می‌خواهم از منظر فلسفه عدالت به این بحث نگاه کنم. به نظر من همه روی این موضوع اجماع دارند که عدالت زمانی موضوعیت پیدا می‌کند که اولاً ما بخواهیم خیری جمعی را توزیع کنیم، یعنی کالایی که می‌خواهیم توزیع کنیم از جنس Goods باشد (یک خیر جمعی) و نه Right

(حق فردی). یعنی باید کالا ماهیتی جمعی داشته باشد. دوماً گاه می‌خواهیم در این مورد قضاوت بکنیم که این نابرابری‌هایی که در جامعه وجود دارد، آیا عادلانه هست یا نه؟ مثلاً بین دو گروه سالمندی که عده‌ای بازنشسته صندوق‌های بازنشستگی هستند و گروهی که بازنشسته هیچ‌جا نیستند و نابرابری‌ای که در درآمد این دو گروه وجود دارد. من فکر می‌کنم می‌شود از منظر عدالت به این پرسش پاسخ داد. اما در مرحله اول ما باید اثبات کنیم که آنچه که ما در موردش حرف می‌زنیم از جنس خیر جمعی یا به عبارتی دیگر موهبت جمعی است یا نه. ما زمانی می‌توانیم از منظر عدالت به این پدیده نگاه کنیم که آنچه در موردش حرف می‌زنیم از جنس کالای عمومی یا خیر همگانی باشد. من استدلال می‌کنم که آنچه ما در موردش حرف می‌زنیم از جنس خیر جمعی نیست، بلکه حقوقی است که مختص افرادی خاص است. این نکته‌ای حائز اهمیت است. وقتی ما می‌گوییم خیر جمعی یعنی کالای مورد بحث حالت مشاع دارد. یعنی همه افراد جامعه صرف نظر از اینکه چه جایگاه طبقاتی و اجتماعی دارند می‌توانند به ما هو از آن نفع ببرند؛ مانند سیستم‌های بوریجی که شرط برخورداری از مستمری، شهروندی است. یعنی اگر کسی شهروند جایی شد، همین کفایت می‌کند و می‌تواند از این موهبت برخوردار شود. اما ما در مورد کالایی که خیر عمومی باشد حرف نمی‌زنیم. بلکه در مورد حقی حرف می‌زنیم که مخصوص یکسری افراد خاص است. در مورد اینکه این حق چگونه به وجود آمده است باید بگوییم که افرادی پولی را بر اساس یکسری قواعد به صندوق‌های بازنشستگی پرداخت کرده‌اند و ما هم براساس قراردادی اجتماعی گفته‌ایم در آینده بر مبنای محاسبات اکچوئریال مستمری خواهیم داد، اما حالا که کفگیر ما به ته دیگ خورده است، می‌گوییم ما نمی‌توانیم این پول را به شما بدهیم. اگر هم پرسیم چرا این پول را نمی‌توانید بدهید، می‌گویند منبع این پول از هزینه‌های عمومی دولت است، چون هزینه‌های عمومی دولت مشاع است و باید برای همه باشد، لذا ما نمی‌توانیم این پول را به شما بدهیم. من می‌گویم این حرف درست است، یعنی این هزینه عمومی دولت است ولی نتیجه‌ای که از آن می‌گیریم اشتباه است. چون در این مورد خاص، حقی وارد شده است. بگذارید از هایک مثال بزنم. هایک به شدت با عدالت توزیعی و رفاه و این امور مخالف است. او می‌گوید چیزی به نام حق وجود دارد. مثلاً مالکیت یک حق است. یعنی اگر فرد در یک بازار عادلانه به چیزی دسترسی پیدا کند، آن حق فرد است و این حق را هیچ‌کسی با هیچ شرط و دلیل و اجباری نمی‌تواند از صاحب حق بگیرد. من این مثال را از جنبه محتوایی به کار بردم و گر نه من با هایک مخالفم. بنابراین اگر شما این تعهد صندوق‌ها را حق بدانید، از هیچ منظری نمی‌توانید بگویید حق فرد را نباید بدهیم. خصوصاً که در فلسفه اسلامی هم ما می‌گوییم عدالت عبارت است از دادن هر حقی به هر ذی حق. پس اگر ما بپذیریم که آنچه ما باید به این افراد بدهیم از جنس حق است، آن وقت با هیچ ادله‌ای نمی‌توانید این حق را کم یا حذف بکنید و بگویید این از منابع عمومی دولت است.

اگر از این منظر به مسئله نگاه کنیم، اولاً ندادن حق آدم‌هایی که مستحق گرفتن حقشان هستند، نه تنها عادلانه نیست بلکه حتی ظالمانه است. دوماً این رفتار ظالمانه پیامدهای اجتماعی دارد و یکی از این پیامدهای اجتماعی می‌تواند این باشد که نارضایتی اجتماعی ایجاد کند. برای مثال اگر فردا چنین اتفاقی بیفتد، حدود ۴ تا ۵ میلیون نفر از این رفتار ناراضی می‌شوند و اگر این عدد را ضربدر ۴ بکنید که فرضاً خانواده این افراد محاسبه بشود آن وقت جمعیت زیادی از جامعه دچار نارضایتی اجتماعی می‌شوند. این نارضایتی اجتماعی منتهی به نارضایتی سیاسی می‌شود. دولت‌ها نیز از پیامدهای اجتماعی آن می‌

ترسند و به همین دلیل می‌گویند ما پشت صندوق‌ها می‌ایستیم و هر وقت ورشکسته بشوند ما تکلیف خودمان را انجام می‌دهیم. بنابراین من فکر می‌کنم اصولاً طرح این موضوع از منظر عدالت نادرست است. همچنین چنین طرحی مطالبه در جامعه ایجاد می‌کند. برای مثال اگر در فضای عمومی جامعه مطرح بشود که چرا یک عده بازنشسته دارند پول‌های ما را می‌گیرند، آن وقت مطالبه اجتماعی درست می‌شود و بعد جمع کردن آن سخت خواهد بود. البته من این را قبول دارم که دولت باید به بقیه سالمندان هم برسد ولی نباید یادمان برود که این پولی که در صندوق‌ها جمع شده است و ما تعهد کرده‌ایم که آن را بدهیم پول همین افراد است. باید به خاطر داشته باشید که آقای دکتر ستاری‌فر در سازمان تأمین اجتماعی گفتند این افراد ولی نعمت ما هستند. یعنی سازمان کاره‌ای نیست و صندوق برای کارگرانی است که در این صندوق پول می‌ریزند. بنابراین پول خودشان است و ما نباید این را از یاد ببریم. علاوه بر این نباید فراموش کنیم که چه کسی در این سیستم مالیات می‌دهد؟ افراد مزدبگیر مالیات می‌دهند و آن بخش از سالمندانی که مزدبگیر نبودند یا بازاری هستند مالیات خودشان را هم نداده‌اند. در واقع بازنشستگان هم مالیاتی را که دولت مصوب کرده است را تمام و کمال داده‌اند و هم حق بیمه مربوط به دوران بازنشستگی را پرداخت کرده‌اند، پس توجه نکردن به این امر می‌شود ظلم مضاعف. لذا من فکر می‌کنم مطرح کردن این بحث خیلی موضوعیت ندارد و راه به جایی نمی‌برد و شاید اصلاً باعث بشود که ما به صندوق‌های بازنشستگی این مجوز را بدهیم که از خودشان سلب مسئولیت کنند. یعنی فضایی ایجاد بشود که صندوق‌ها بگویند اصلاً اگر ما این پول را بدهیم کار ناعادلانه‌ای کرده‌ایم. کما اینکه صندوق بازنشستگی کشوری در زمان مدیریت قبلی یعنی زمان سرکار خانم عطاریان سه یا چهار بار مستمری‌های اعضای هیئت علمی را مشمول سقف کرد. می‌گفتند که سقف این مستمری مثلاً ۷ برابر حداقل دستمزد است و کسی که عضو هیئت علمی بود و مثلاً بر مبنای حقوق ۶ میلیونی، حق بیمه پرداخت می‌کرد تنها تا سقف سه میلیون و هشتصد هزار تومان می‌توانست مستمری دریافت کند. برخی از اعضای هیات علمی از این روند شکایت کردند و سازمان مجبور شد احکام را اصلاح کند. بنابراین صندوق‌های بازنشستگی تلاش می‌کنند ممرهایی بیابند تا خودشان را از زیر بار ادای این دیون خارج کنند. چنین بحث‌هایی نباید ابزار دست این قبیل کارها بشود.

امیدی: پرسشی که اینجا مطرح شده، پرسش دقیقی نیست و شاید اصلاً نباید این پرسش را سازمان بازنشستگی مطرح کند. البته اصل پرسش اشکالی ندارد و من موافق این هستم که در جامعه در این باره بحث بشود.

در خصوص طرح بحث شما چند نکته را باید مطرح کنم. نخست اینکه ما اگر بازنشستگان را مساوی سالمندان در نظر بگیریم، استدلال درستی نیست. میانگین سن بازنشستگی در ایران خیلی پایین است در حالی که براساس تعاریف دنیا افراد بالای ۶۰ یا ۶۵ سال را سالمند می‌گویند. من فکر می‌کنم تنها ۲۵ درصد از مجموع بازنشستگان ما میانگین سنشان بالای ۶۵ سال باشد. [برای صندوق بازنشستگی کشوری در سال ۹۴ تنها ۳۳ درصد مستمری بگیران بالای ۶۵ سال سن داشته‌اند] میانگین سن ورود به بازنشستگی در صندوق بانک‌ها که صندوق کوچکی است، هنوز کمتر از ۵۰ سال است. یعنی فرد با حدود ۴۸ سال سن می‌تواند بازنشسته شود. بازنشستگان کشوری و تأمین اجتماعی نیز به همین ترتیب هستند و سن بازنشستگی عدد بالایی نیست. پس بازنشستگان الزاماً سالمندان نیستند. می‌شود گفت بازنشستگان خارج شدگان از بازار رسمی کار

هستند که ممکن است همچنان شاغل باشند. موضوع دوم اینکه بر اساس بحث‌هایی که جمعیت‌شناسان می‌کنند بحث سالمندی بحثی بحرانی و خطرناک نیست. در دولت قبل هم که این بحث مدام مطرح می‌شد بیشتر یک بحث ایدئولوژیک بود.

اما درباره سیاست‌گذاری در حوزه سالمندی باید توجه داشت، نظام بازنشستگی جزئی از نظام بیمه‌ای است و نظام بیمه‌ای جزئی از نظام سیاست‌گذاری اجتماعی است و خود این نظام باید نسبتش با سیاست‌های اقتصادی سنجیده بشود.

موضوع دیگری که جای بحث دارد، نوع نگاه دولت به این حوزه است. سوال این است که چرا ما در برنامه ششم می‌گوییم صندوق‌های بازنشستگی بحران‌های اساسی دولت‌ها هستند و دولت ۴۰ هزار میلیارد تومان برای صندوق‌ها هزینه می‌کند اما نمی‌گوییم که نظام مالیاتی ما دچار مشکل است؟ مگر نه اینکه فقط دهک اول پردرآمد کشور چیزی حدود ۴۳ هزار میلیارد تومان فرار مالیاتی دارند. در واقع دهک پردرآمد بیش از آن عددی که ما به بازنشستگان می‌دهیم، فرار مالیاتی دارند. اما چرا با این وجود اصلاح نظام مالیاتی در دستور کار سیاست‌گذاران قرار نمی‌گیرد؟

اتفاقاً روندی در دنیا به وجود آمده است، مخصوصاً در کشورهای اسکاندیناوی، که در تامین مالی نظامات بیمه‌ای سهم مالیات رو به افزایش است در واقع باید این نکته را مدنظر داشت که نظام‌های بیمه‌ای «خودبسنده» نیستند و دولت‌ها به لحاظ مالی از آنها حمایت می‌کنند. این را هم باید بگوییم که ما چون نمی‌دانیم نظام رفاهی مان در کلیت از چه الگویی تبعیت می‌کند، متأسفانه شاهد وضعیت در هم ریخته‌ای هستیم. در آن کشورها می‌دانند که نظامشان سوسیال دموکرات است و مهمترین مسئله یک نظام سوسیال دموکرات این است که با هر تغییری چه بر سر همبستگی و انسجام اجتماعی می‌آید؟ سال گذشته ما بازدیدی از موسسات پژوهشی فنلاند و سوئد داشتیم. آنجا می‌گفتند که ما بر فرض اگر بخواهیم یک درصد حق بیمه را افزایش بدهیم، نمی‌گوییم تأثیر این یک درصد روی نظام بیمه‌ای ما چیست، بلکه می‌گوییم که تأثیر آن روی همبستگی اجتماعی ما چیست؟ جامعه چه تحلیلی از این یک درصد افزایش خواهد داشت؟ از آنجا که هسته و مفهوم مرکزی سوسیال دموکراسی همبستگی اجتماعی است، برای آنها این موضوع مهم است. ما به چنین مواردی خیلی توجه نمی‌کنیم. به نظر من این موارد جای بحث دارد.

بگذارید مثال دیگری بزنم. اخیراً مقاله‌ای با موضوع سالمندی می‌خواندم پیش از این گفتم که ما باید مسئله سالمندی را در کل منظومه نظام رفاهی و کل اقتصاد کشورمان ببینیم. در این مقاله وضعیت حداقل ۲۰ کشور اروپایی تا سال ۲۰۵۰ تحلیل شده بود. این کشورها حداقل به لحاظ شاخص‌های جمعیت‌شناختی سهم سالمندانشان در جمعیت بیشتر از ماست. در مقاله گفته شده بود که بیا باید به جای اینکه ببینیم سالمندی چقدر افزایش یافته است، ببینیم کل مجموعه بودجه عمومی دولت بر اثر این تحولات دولت تا سال ۲۰۵۰ چند درصد GDP رشد می‌کند؟ یعنی چه سهمی از GDP در سال ۲۰۵۰ را باید در حوزه عمومی، از مراقبت‌های کودکی گرفته تا آموزش و بهداشت و سالمندی و امثالهم، خرج کنیم. در اینجا اگر ما روندهای مالی را در کشورهای مختلف ببینیم متوجه می‌شویم که مجموع آن با توجه به سالمندی جمعیت بین ۱,۵ تا ۲,۵ درصد GDP رشد می‌کند که اصلاً جای نگرانی نیست. نه اینکه بگویند به آن فکر نکنید ولی می‌گویند اصلاً مسئله انقدر

نگران کننده نیست. در اینجا دو مسئله جدی وجود دارد. یکی اینکه وقتی همزمان جمعیت سالمند می‌شود، هزینه‌های مراقبت‌های کودکانی کاهش می‌یابد. مثلاً در ایران زمانی که ما دانش‌آموز بودیم نزدیک ۲۰ میلیون دانش‌آموز وجود داشت و امروز حدود ۱۳ میلیون دانش‌آموز. یعنی در عرض دو دهه تعداد دانش‌آموزان نصف شده است. امروز اگر همان ۲۰ میلیون دانش‌آموز را داشتیم، احتمالاً بحران ما بازنشستگی نبود، بلکه آموزش و پرورش بود. یعنی ما به جای اینکه الان ۳۲ هزار میلیارد تومان به آموزش و پرورش بودجه می‌دهیم، باید ۷۰ هزار میلیارد تومان بودجه می‌دادیم. یعنی آن چهل هزار میلیارد تومان بازنشستگی هم به آموزش و پرورش داده می‌شد. پس باید کل این مجموعه و نوسانات دیده شود و این مسئله بسیار مهمی است. مسئله دیگر این است که مطالعات انجام شده در اروپا نشان می‌دهد برخلاف تصور موجود که گفته می‌شود با افزایش سن و سالمند شدن افراد هزینه‌های درمان به شدت بالا می‌رود، الزاماً این اتفاق نمی‌افتد، چون کیفیت زندگی آدم‌ها به‌طور قابل ملاحظه‌ای بالا رفته است. اگر قبلاً فرد از ۵۰ سالگی به نظام درمانی وابسته می‌شد، امروز فرد از ۷۵ سالگی وابسته می‌شود. خیلی از اینها ممکن است به نظام اقتصاد سیاسی ما ربطی نداشته باشد اما تاکید من بر جمله اول است. ما نمی‌توانیم تکه‌ای از واقعیت را برداریم و با آن حرف بزنیم. من می‌گویم درست است که بخشی از مشکل نظام بازنشستگی ذاتی است، اما در کشور ما قوانین و مقررات نادرست تأثیر بسیار بیشتری در به وجود آمدن وضعیت فعلی صندوق‌های بازنشستگی داشته‌اند. اگر ۲۰ سال پیش اصلاحات پارامتریک را انجام داده بودند، احتمالاً ما امروز با این مشکلات روبه‌رو نبودیم پس باید روی این مسائل بحث کرد.

موضوع دیگر دوگانگی موجود در بازار کار است. بر این اساس هر چه قدر بازار کار دوگانه بشود، دوگانه‌هایی مثل موقتی - دائمی، پیمانی - رسمی، بیمه شده - بیمه نشده، مزد و حقوق بگیر - غیر مزد و حقوق بگیر و... حمایت طیف‌هایی از جامعه که از یکسری خدمات و مزایا در نظام محرومند از سیاست‌های رفاهی کشور کاهش می‌یابد. یک مثال بزنم: در مسئله فقر امروزه ما با فقرای شاغل مواجهیم یعنی اگر بیشتر اکثر فقرا بیکار بودند، امروزه بخش عمده‌ای از فقرا شاغل‌اند اما میزان این پدیده در بخش خصوصی بیشتر از بخش دولتی است. یعنی دولت با انواعی از مکمل‌های درآمدی به شاغلان این بخش کمک می‌کند اما در این زمینه سیاستی برای حمایت از شاغلان بخش خصوصی نیست. مثال دیگر بحث مربوط به طرح کارورزی است. گفته می‌شود که در دوره‌های رکود اقتصادی اتفاقاً دولت‌ها باید بیشتر پشتیبان جامعه باشند و از هر سیاستی که می‌تواند ائتلاف‌های حتی سست بین طبقات را از هم بپاشد پرهیز بکند. شما می‌دانید که طرح کارورزی موجب ایجاد چه تنش طبقاتی شد؟ این مسائل چیزهای کوچکی نیستند. در دنیا بحث ائتلاف‌های اجتماعی و طبقاتی بحث بسیار مهمی است. در چنین موقعیت‌هایی نباید این ائتلاف‌ها را به هم زد. برداشت من این است که اگر ما بخواهیم در مورد سالمندان با این منطق بحث کنیم و بگوییم این روش پرداخت ناعادلانه است و باید این چهل هزار میلیارد تومان بین کل سالمندان تقسیم بشود، این شیوه طرح مسئله نادرست است. البته بحث درباره وضعیت سالمندانی که تحت پوشش هیچ بیمه و حمایتی نیستند و اینکه باید چگونه از آنها حمایت کرد، مهم است و به عدالت هم مربوط است و از منظر شهروندی و سیاستگذاری اجتماعی هم به عدالت مربوط می‌شود و باید به آن پرداخت.

گلاب: ما برای اینکه بگوییم منابع حقوق بازنشستگی از کجا می‌آید دو پیش فرض داریم. یک تصور این است که دولت این پول را از شاغلان می‌گیرد و به بازنشستگان می‌دهد. پیش فرض دوم این است که من پولی را گذاشته‌ام و بعد از ۳۰ سال آن پول را با سود پول خودم پس می‌گیرم. این دو پیش فرض با واقعیت نظام بازنشستگی هم‌خوانی ندارد. محاسبات نشان می‌دهد که پول فرد و سود آن در نهایت می‌تواند مستمراً ده سال را پوشش بدهد. هدف این سوالات این نیست که بگوییم سالمندان یا بازنشستگان حقوقی ندارند، بحث این است که ما قوانین غلطی داریم که فردی پنجاه ساله را با ۲۰ سال سابقه کار بازنشسته می‌کند و فرد هم فکر می‌کند دارد پول خودش را از دولت می‌گیرد، چون دارد به اندازه ۲۰ روز حقوق می‌گیرد، ولی عملاً این اتفاق نمی‌افتد و کسری بزرگی از این ناحیه به صندوق‌ها تحمیل شده است. بار مالی این اشتباهات در سیاستگذاری‌ها عملاً همین کسری‌هایی شده است که امروز صندوق‌ها با آن روبه‌رو هستند. امروز فردی که در ۵۱ یا ۵۲ سالگی بازنشسته می‌شود عملاً دارد بیشتر از حقش (به مفهوم انباشت و سود حق بیمه‌ها) مستمراً بازنشستگی دریافت می‌کند.

امیدی: زمانی ما از عدالت در نظام بازنشستگی صحبت می‌کنیم؛ اعم از بیمه‌شده و بازنشسته مواردی مثل اعمال سقف مستمراً بازنشستگی، عدالت جنسیتی در نظام بازنشستگی یا مواردی از این دست در این حوزه قابل بحث است. اما موضوع بحث شما در اینجا مقایسه وضعیت بازنشسته‌ها و افراد خارج از این نظام بیمه‌ای و بازنشستگی است که مسئله در اینجا بسیار حساس‌تر است.



گلاب: هدف‌گذاری من پیش‌بردن بحث اصلاحات پارامتریک است. به نظر من باید از این منظر با جامعه هدف برخورد کنیم که تصور نکند مستمراً بازنشستگی جمع حق بیمه‌ها و سود آن است. حق بیمه انباشته شده در نهایت مستمراً هشت تا ده سال را تامین می‌کند. در این زمینه محاسباتی در موسسه انجام شده است. محاسبات بر این مبناست که اگر به طور فرضی

نظام بازنشستگی را از DB به DC ببریم پول فرد و سود آن چقدر از مستمری بازنشستگی را جبران می‌کند؟ در اینجا مستمری بازنشستگی را به عنوان حق فردی مطرح می‌کنم. یعنی حق من با سودش چقدر از مزایای بازنشستگی من را تأمین خواهد کرد؟ محاسبات می‌گوید ۷ یا ۸ سال و حداکثر ۱۰ سال. کسری این قضیه را باید منابع بین نسلی یا منابع مالیاتی پر کند. چنین محاسباتی بر مبنای میزان حقوق هم انجام شده است. مثلاً کمک دولت به فردی که یک میلیون و ۸۰۰ هزار تومان حقوق می‌گیرد و کسی که ده یا دوازده میلیون حقوق دارد و سقفی نیز برای میزان حقوق بازنشستگی در نظر گرفته نشده است یکسان نیست و به همان میزان که حقوق فرد بیشتر می‌شود کمک دولت برای جبران کسری مستمری نیز افزایش پیدا می‌کند. یعنی کسی که منفعت بیشتری از بازار کار برده است در دوران بازنشستگی نیز دولت منابع بیشتری برای جبران کسری مستمری بازنشستگی آن فرد اختصاص می‌دهد. پس این بحث می‌تواند مطرح بشود که آیا سقف حقوق برقرار کردن برای بازنشستگی عادلانه است؟ بحث من این نیست که از بازنشسته امروز حمایت نکنیم، بحث من این است که اصلاحات پارامتریک را پیش ببریم.

امیدی: یکی از بحث‌های مهم در نظام بیمه‌ای این است که شکاف‌های درآمدی در دوره اشتغال نباید به دوره بازنشستگی تعمیم پیدا کند. بر مبنای همین منطق است که سقف مستمری تعیین می‌شود. برای بیشتر کشورها مبنای این نیست که شما هر قدر در دوران اشتغال کسب کردید را ما در دوران بازنشستگی به شما پرداخت کنیم. در واقع پرداخت‌های دوران بازنشستگی باید متوازن‌تر از دوران اشتغال باشد.

نصرتی نژاد: وقتی برای مستمری سقف تعیین می‌شود برای میزان کسر حق بیمه نیز سقف وجود دارد. در حال حاضر تامین اجتماعی سقف دارد. اگر فردی فرضاً ۱۰ میلیون تومان حقوق می‌گیرد از ۶ میلیون و ۲۰۰ هزار تومان آن (متناسب با سقف حقوق) حق بیمه کسر می‌شود و به همان نسبت مستمری پرداخت می‌شود. اگر بخواهیم این تغییر را در صندوق بازنشستگی اعمال کنیم نمی‌توانیم به افرادی که بدون سقف حق بیمه پرداخت کرده‌اند بگوییم مستمری بازنشستگی بر مبنای سقف حقوق پرداخت می‌شود. این اصلاح باید مشمول کسانی شود که امروز وارد سیستم می‌شوند. به آنهایی که قبلاً بدون سقف پرداخت کرده‌اند نمی‌توانیم چنین چیزی بگوییم. کاری که مدیران قبلی شما کردند این بود و اعتراض افراد را هم به دنبال داشت.

یزدانی: هر موضوعی در اینجا بین ما طرح بشود خوب است و می‌توانیم روی آن فکر کنیم. در جامعه گفتمانی وجود دارد که ضد اجتماعی و ضد تأمین اجتماعی است و ما باید به آن پاسخ بدهیم و این مباحث می‌تواند به شکل‌گیری پاسخ‌های بهتر کمک کند. در بحث‌های دوستان موضوعات به طور کامل و بهتر از آنچه من می‌توانستم مطرح کنم مطرح شد، اما در این بحث اینکه تعریف ما از عدالت چه باشد، خیلی مهم است. عدالت در حوزه بیمه کمی با مباحث عامی که در مورد عدالت وجود دارد، فرق می‌کند. مثلاً یک نفر که حداقل دستمزد را در ماه پرداخت می‌کند، ۷۰ هزار تومان حق بیمه برای درمان می‌دهد. معمولاً هم این فرد به دلیل فقری که دارد بیشتر مریض می‌شود و معمولاً تعداد افراد تحت پوشش آن هم بیشتر است. در مقابل یک نفر که حداکثر حقوق را دارد، در ماه حدود ۵۰۰ هزار تومان برای بیمه درمانش پرداخت می‌کند ولی

کمتر از آن استفاده می‌کند و تعداد افراد تحت پوشش کمتری هم دارد. بر این مبنا بسیاری ادعا می‌کنند این رفتار ناعادلانه است و باید فرقی بین کسانی که بیشتر پرداخت می‌کنند و کسانی که کمتر پرداخت می‌کنند، باشد. در صورتی که این ادعا کاملاً مغایر با عدالت بیمه‌ای است. عدالت بیمه‌ای می‌گوید باید تجمیع ریسک داشته باشید. به نظر من باید به تعریف عدالت و حق توجه داشت. آیا آن کسی که کار پیدا نمی‌کند و وارد چرخه دولتی نمی‌شود حق ندارد از یک امکاناتی برخوردار بشود؟ می‌خواهم بگویم تعریف حق فقط به این منوط نمی‌شود که چون فرد پولی پرداخت کرده است پس حق دارد. می‌شود ریشه‌ای‌تر به موضوع نگاه کرد. آیا فقط من و شما حق داشتیم وارد این چرخه بشویم؟ کسی که به هر دلیلی نتوانسته است وارد این چرخه بشود چه حقوقی دارد؟ به نظر من لازم است که قبل از هر چیزی با خودمان این بحث‌های نظری را داشته باشیم تا بدانیم وقتی از عدالت و حق حرف می‌زنیم منظورمان چیست؛ پایه بحث باید روشن شود.

سوال دیگری که برای من ایجاد شد این است که مگر دولت پرداختی هم به این صندوق‌ها دارد؟ دولت در مقام کارفرما نیروهایی را استخدام کرده است و حق بیمه آنها را باید پرداخت می‌کرده (این موضوع در خصوص صندوق بازنشستگی کشوری است) ولی نتوانسته آن را مدیریت کند و خرابکاری کرده است. پول‌های آنها را گرفته و یکجایی خوابانده و نتوانسته رشد بدهد، حالا مجبور است آن خسارت را بدهد چون نتوانسته تولید درآمد کند. یعنی دولت دارد سهم کارفرمایی خودش را پرداخت می‌کند که این طبیعی هر نظام بیمه‌ای است و نظام بیمه‌ای ما یا تأمین اجتماعی هم اگر نبود، کارفرما باید این را از نظر مسئولیت اجتماعی پرداخت می‌کرد. ما چون بر مسند اجتماعی نشسته‌ایم باید قدری مبنای گفت‌وگوی مان با کسی که در مسند بازار می‌نشیند متفاوت باشد. باید تعریف کرد پرداختی دولت حاصل خطا در سیستم است یا مسئله جای دیگری است. من حساب کردم که اگر همان حق بیمه‌های پرداختی را درست نگه می‌داشتیم، یعنی ارزش آن را به اندازه نرخ تورم و نه بیشتر، حفظ می‌کردیم، بخش زیادی یعنی بالای ۵۰ تا ۶۰ درصد مستمری‌هایمان در سازمان تأمین اجتماعی را می‌توانستیم پرداخت کنیم. یعنی نیازی نبود که از جای دیگر کمک بگیریم. همین الان من با یک حساب سرانگشتی می‌توانم بگویم که میزان دارایی و طلبی که ما از دولت داریم (بابت این تعهدی که وجود دارد) تقریباً برابر آن چیزی است که ما باید برای دستمزدها پرداخت کنیم. اگر نظام ما عقلایی کار می‌کرد، (عقلایی که می‌گویم یعنی همان عقل متعارفی که در بازار یک آدم معمولی دارد و با آن می‌تواند کار کند و نه یک آدم حرفه‌ای) این مشکلات وجود نداشت. به نظر من بخش‌های ناکارآمدی وجود دارد که شاید لازم است به آنها بپردازیم. مثلاً ما اصلاحات پارامتریک نداشتیم. ما الان بازنشسته‌سی و پنج شش ساله ای را داریم که خواستگاری رفته است و گفته‌اند شغل چیست و پاسخ داده بازنشسته تأمین اجتماعی. یعنی در ۳۶ یا ۳۷ سالگی به خاطر سختی کار بازنشسته شده است. یعنی بحث‌های بازار خلط شده و یکسری ناکارآمدی‌ها به یک مجموعه دیگری تحمیل شده است. مثلاً وزارت صنایع نتوانسته است کارش را انجام بدهد و با طرح‌هایی مثل نوسازی صنایع تمام بار مدیریت غلطش را در حوزه صندوق‌ها ریخته که در واقع سرمایه نیروی کار است و با سرمایه نیروی کار دارد مسئله را حل می‌کند. به نظر من شاید گفتمان ما باید برود به سمت مطالبه‌گری. باید برویم بقیه قسمت‌ها مثل نظام مالیاتی را ببینیم، سیاست‌های مالی و پولی کشور را بررسی کنیم و ببینیم این سیاست‌ها کجا را هدف گرفته‌اند؟ یعنی بالاخره معلوم شود که توزیع منابع کجا انجام می‌شود؟ آیا توزیع منابع به بازتولید خشونت می‌انجامد و ابزار سرکوب است یا موجب انسجام

اجتماعی می‌شود؟ به نظر من محل دعوایمان را باید قدری تغییر بدهیم، چون ما در این وضعیت در زمین افرادی بازی می‌کنیم که نگاه انسجام اجتماعی ندارند و نگاه آنها به امنیت اجتماعی و ملی، نگاه پلیسی است. منظورم از نگاه پلیسی مجموعه ساز و کارهای ایدئولوژیک است. در بودجه کشور همیشه آموزش و پرورش کسری دارد ولی نیروی انتظامی یا تبلیغات اسلامی هیچ وقت کسری ندارند. سوال این است که آیا این عدالت است که ۴۲ هزار میلیارد تومان تنها دهک دهم کشور فرار مالیاتی داشته باشد؟ کارمندان و کارگران که حداکثر جزو دهک دوم تا پنجم کشور هستند همه مالیات می‌دهند ولی دهک دهم مالیات نمی‌دهند؛ برای مثال بخش بزرگی از فرار مالیاتی مربوط به پزشکان است. پس بحث‌ها را می‌شود به این سمت برد که گفتمان‌سازی کنیم. البته این سوال هم سوال مهمی است که عدالت در کجای سیستم وجود دارد؟ و برای این منظور باید واژه عدالت و شکل عدالت را تعریف کنیم.

مسئله دیگر در حوزه نوع نظام بازنشستگی در کشور است. دوستان مطرح کردند نظام بازنشستگی ما DB و PAYG است که این درست نیست. به قول وبر ما یک سنخ آرمانی داریم که تعریف شده است و بر مبنای آن نظام خود را تعریف می‌کنیم و می‌گوییم نظام DB است و با ساز و کار PAYG کار می‌کند. در صورتی که ما باید انضمامی به صندوق نگاه کنیم. برای این منظور باید پیشینه تاریخی سازمان تأمین اجتماعی (و به همین نسبت صندوق بازنشستگی کشوری) را بررسی کنیم. پیشینه سازمان تأمین اجتماعی به تأسیس صندوق احتیاط طرق و شوارع در سال ۱۳۰۹ و دوره حکومت رضاخان بازمی‌گردد و بیشتر تحت فشار ILO (که در آن دوره عضو این سازمان شده بودیم) شکل گرفت و احتمالاً محاسبات دقیقی در تعیین ساختار و شیوه پرداخت مستمری آن وجود نداشته است و سازو کار امروز نیز وابسته به همان سازو کار اولیه است. نظام بازنشستگی ما DB است و به لحاظ نقدینگی نیز مانند نظام PAYG عمل می‌کند اما به لحاظ اصول و قوانین PAYG نیستیم. وقتی به صندوق مجوز سرمایه‌گذاری داده می‌شود، یعنی PAYG تعریف نشده است. علاوه بر این در نظام PAYG ما نمی‌توانیم از دولت طلب داشته باشیم. در PAYG باید هر آنچه از بیمه‌شده دریافت می‌کنیم به بازنشسته پرداخت کنیم و با همین منطق باید حق بیمه و میزان پرداختی تعیین شود. در چنین وضعیتی اگر صندوق برای یک سال کمبود نقدینگی داشت می‌تواند از دولت بگیرد ولی مطالبات قبلی از دولت معنی ندارد. اگر ما مطرح کنیم نظام ما PAYG است راه را برای مطالبه از دولت به دلیل تعهدات عمل نشده می‌بندد. سازمان تأمین اجتماعی ۱۵۰ هزار میلیارد تومان از دولت طلبکار است اگر نرخ بهره ۲۰ درصد را حساب کنید که نرخ معمول بازار است سود آن در سال می‌شود ۳۰ هزار میلیارد تومان. شستا حدود ۶۰-۷۰ هزار میلیارد تومان دارایی دارد که ۲۰ درصد این مبلغ می‌شود حدود ۱۴ هزار میلیارد تومان. حق بیمه کل بیمه مستمری‌بگیران ما همین حدود است. یعنی تنها از محل نرخ بهره این دارایی‌ها می‌توانیم بخش مهمی از مستمری‌ها را پرداخت کنیم و درآمد حاصل از حق بیمه افراد را هم می‌توان سرمایه‌گذاری کرد.

نگرانی دیگر شما در این موضوع که دولت به آن کسی که درآمد بالاتری دارد بیشتر کمک می‌کند درست است و به همین نسبت سهم کارفرمایی از حق بیمه که دولت باید پرداخت کند هم برای فردی با درآمد بیشتر، بالاتر است. این موضوع می‌تواند از منظر عدالت بحث شود و به همین دلیل سازمان تأمین اجتماعی منطق حداکثری و سقف حقوق دارد.

نصرتی نژاد: بیشتر نگرانی من این است که ما به بحث‌هایی دامن بزنیم که خیلی‌ها می‌خواهند؛ یعنی مستمري‌ها را کم بکنیم.

یزدانی: البته باید توجه داشت نرخ جایگزینی در کشور ما خیلی بالاتر از نرمال جهانی است. اینکه می‌گویند حق بیمه افراد برای مستمري ۸ الی ۱۰ سال کفایت می‌کند، یکی از دلایلی این است که نرخ جایگزینی در خیلی کشورها حداکثر بین ۴۰ تا ۵۰ درصد است ولی برای ما این نرخ حدود ۱۰۰ درصد و حتی بالاتر است. که البته همین نرخ بالا هم کفاف یک زندگی معمولی را نمی‌دهد.

نصرتی نژاد: اشکال دیگر قوانینی است که منع ورود به صندوق بازنشستگی کشوری ایجاد می‌کند. مثلاً می‌گویند که تا شما رسمی نشوید نمی‌توانید وارد صندوق بشوید. بخشی از کاهش ورودی شما ناشی از این قوانین است. یعنی در یک دوره ای فرد از صندوق کنار گذاشته می‌شود و بعد از چند سال که رسمی می‌شود هم اگر بخواهد به صندوق برگردد به صرفه نیست چرا که باید مابه‌التفات کلانی را به صندوق پرداخت کند.

امیدی: در گزارش بانک جهانی هم گفته شده نرخ جایگزینی در ایران سخاوتمندانه است، معیار این استدلال نیز نرخ جایگزینی است. این نرخ در اروپا به‌طور میانگین حدود ۷۰ درصد است ولی در ایران ۸۰ تا ۹۰ درصد است. اما باید این نرخ را در مقایسه با سطح دستمزدها در نظر گرفت. اعلام شد که دریافتی ۷۰ درصد از بازنشستگان تأمین اجتماعی به‌طور متوسط زیر خط فقر است. پس پایین بودن دستمزدها یکی از موضوعات مسئله‌ساز در نظام بیمه ماست. ما تصور می‌کنیم که نیروی کار در چین خیلی ارزان است، اما یکبار در جلسه‌ای یکی از نمایندگان اتاق بازرگانی (جایی که افراد به عنوان کارفرما حضور دارند و مخالف افزایش دستمزد هستند) گفت یک دلیل اینکه شرکت‌های چینی اینقدر راحت با ایران قرارداد می‌بندند این است که نیروی متخصص داخل ایران ارزان است و برایشان خیلی به صرفه است. این موضوع در مناسبات بیمه بسیار مهم است. در واقع، اینکه گفته می‌شود نرخ جایگزینی در ایران سخاوتمندانه است بحث غلطی است. باید ببینیم مستمري بازنشستگی چه نسبتی از حداقل یا میانگین سطح زندگی را پوشش می‌دهد.

نصرتی نژاد: شما باید به این توجه کنید که کمک دولت به صندوق‌ها چند درصد بودجه است. در ادبیات سیاسی ایران یک زرنگی وجود دارد، معروف است که آمار علم خوب دروغ گفتن است. عدد چهل هزار میلیارد تومان رقم بزرگی است. اما اگر درصد آن را حساب کنید، می‌بینید که فرضاً سهمش از بودجه عمومی با ده سال پیش چندان فرقی نکرده است. علاوه بر این ممکن است همان‌طور که اشاره شد به دلیل کاهش تعداد دانش‌آموزان سهم بودجه آموزش و پرورش کاهش پیدا کرده باشد و این هزینه‌های صندوق‌ها را جبران کند. باید محاسبات دقیق‌تر انجام شود. چرا درباره پولی که دولت صرف نظام بهداشتی می‌کند این مباحث مطرح نیست؟ این عدد چندین برابر رشد کرده است؟ خیلی وقت‌ها ما باید سراغ درصدها برویم. بنابراین ۴۰ هزار میلیارد تومان خیلی غلط‌انداز است ولی اگر درصد را در نظر بگیریم که نسبت به مثلاً ده سال قبل دو درصد یا مثلاً ۵ درصد یا اصلاً ۱۰ درصد رشد کرده است مسئله آنچنان مهمی نیست و حتی همراستا با تورم است و اتفاق خیلی عجیبی نیافتاده است.

گلاب: الان سوال این است که آیا اگر صندوق‌ها حق بیمه من و کارفرمایم را خوب مدیریت می‌کردند، امکان پرداخت ۲۰ یا مثلاً ۲۷ سال حق بیمه وجود داشت؟ این یک سوال اساسی است.

امیدی: خوب مدیریت کردن این پول فقط به معنی نرخ بهره‌ای که می‌دهد نیست. مثلاً می‌گویند نظام بورجی در انگلستان وقتی آغاز به کار کرد سن بازنشستگی را ۴۵ سال تعیین کردند. اما میانگین سنی در انگلستان حتی پایین‌تر از این میزان بود. بنابراین وقتی شما می‌گویید مدیریت خوب یعنی صندوق قبل از اینکه با این مسائل مواجه می‌شد باید در فاصله‌های زمانی، پارامترها را اصلاح می‌کرد.

باقری: من با این نکته شروع می‌کنم که دغدغه همیشگی ما این است که بتوانیم برخی از مسائل اجتماعی را برای سیاست‌گذاران و سیاستمداران پرابلماتیک کنیم و در این مسیر سعی و تلاش می‌کنیم اما حتی اگر در این مسیر موفق هم شویم نمی‌دانیم که این پرابلماتیک شدن چه نتیجه‌ای به همراه خواهد داشت. برای مثال تبدیل شدن بحران بازنشستگی به پرابلم دولت و رئیس‌جمهور در انتها ممکن است تبدیل به موضوعی شود که کل حوزه اجتماعی را زمین می‌زند. یعنی لزوماً باز هم به نفع جامعه و اجتماع نخواهد بود. در واقع دغدغه بزرگ این است که نتیجه طرح مسئله در میدان سیاست‌گذاری چه خواهد بود. ما باید در هر بحثی به این واقعیت توجه داشته باشیم. با این حال، بحث بنده در اینجا فارغ از توجه به چنین مخاطراتی است و بیشتر مبتنی بر نوعی چالش ذهنی است نه طرح بحث در فضای سیاست‌گذاری.

حال اگر به همان مسئله محوری این جلسه برگردیم و بازنشستگان را نه فقط با سالمندان که با سایر اقشار جامعه هم مقایسه کنیم این واقعیت که دولت میزان منابع محدودی در سبد اجتماعی خود دارد که از آن خرج می‌کند، بیشتر مشخص می‌شود. در بحث کمک به صندوق بازنشستگی کشوری نیز این موضوع قابل طرح است که دولت به هر شکلی به یکسری از افراد که شاغل بوده‌اند و کارفرمای آنها نیز خود دولت بوده است، کمک می‌کند باید حواس‌مان باشد که دولت از کجا این پول را تامین می‌کند. یک بخشی از این پول از همان منابعی است که قبلاً خود این افراد به دولت پرداخته‌اند، و مدیران سیاسی و غیرسیاسی صندوق این پول را درست یا نادرست مدیریت کرده‌اند. اما در هر صورت اینک دولت می‌خواهد از آن سبد ثابت کسری را جبران کند. وقتی این پول را از یک سبد ثابت برمی‌دارید گویی دارید بخشی از سهم یک عده دیگر را برمی‌دارید. بنابراین از اینجا بحث بسیار جدی می‌شود و با گزینش سیاست‌گذارانه روبه‌رو می‌شویم؛ به این نکته توجه داریم که مستمری بازنشستگان مبتنی بر نوعی قرارداد است و دولت موظف به بازپرداخت تعهدات خود است. اما با آن عده که قرارداد نبسته‌ایم چه؟ من معتقدم سهم آنها نیز مبتنی بر نوعی «قرارداد اجتماعی» است که در قانون اساسی، به عنوان میثاق ملی ما، مورد تأکید قرار گرفته است؛ ما پول را از یکجا برداشته‌ایم و به جای دیگری برده‌ایم. آیا چون با یک گروه قرارداد حقوقی نبسته‌ایم، مجازیم که سهم آنها از این سبد را کاهش دهیم؟ به نظر من از این منظر با مسئله گزینش سیاستی بسیار مهمی روبه‌رو هستیم. حتی اگر بخواهیم به این تعهدات عمل کنیم، پرسش از روند سیاستی ما در ادامه مسیر به جای خود باقی خواهد ماند. آیا نباید رعایت برخی از سایر سهم‌ها در حوزه بیمه‌ای و حمایت را الزامی کرد؟ آیا نباید یکسری اصلاحات پارامتریک را انجام داد؟ اگر اصلاحات پارامتریک نباشد، آیا آزاد خواهیم بود که سهم یک عده را بیشتر کنیم و

از سبد برای آنها بیشتر برداریم؟ پاسخ به این سوالات اگرچه دردناک خواهد بود اما ناگزیریم بدان پاسخ دهیم. بدترین انتخاب در این میان، آن است که دست به انتخاب سیاستی نزنیم؛ در این صورت، کسانی برنده بازی سیاست‌ناگذاری خواهند بود که در مناسبات قدرت جایگاه برتری دارند.

سوال بعد این است که اگر ما در مورد صندوق بازنشستگی، که دولت کارفرماست برداشت از سبد را مجاز بدانیم آیا مستمری‌بگیران صندوق‌هایی مثل فولاد را هم به همین اندازه محق می‌دانیم؟ یا اینکه فولادی‌ها همیشه باید کنار مجلس صف بکشند تا پولشان را دریافت کنند؟ چرا وقتی کارفرما قدرت بیشتری دارد، این قدرت را دارد که منابع را بیشتر جذب کند. در واقع این سوال پیش می‌آید که اگر بحران صندوق تسری پیدا کند، آن وقت می‌خواهیم چه کار کنیم؟

مورد دیگری که در اینجا بحث شد، جدال بین عدالت و حق است. به نظر من به لحاظ مفهومی این جدال یک دور است. یعنی نمی‌توان حق را خارج از فهم ما عدالت تفسیر و درک کرد؛ وقتی عدالت در کانتکس اسلامی به معنای دادن حق هر ذی حق به خودش است، این یعنی عدالت حق را تعریف می‌کند. لذا این دور، دوری ناتمام است. جدلی که در مورد بحث ما در اینجا اتفاق می‌افتد این است که فرد چیزی را حق خود می‌داند، اما به این سوال که این حق از کجا می‌آید، پاسخ داده نمی‌شود. اگر ما این حق را به قراردادهای اجتماعی متکی کنیم، باید دقت کنیم که آن وقت دیگر داریم ذیل کانتکس «قرارداد اجتماعی» بحث یا بازی می‌کنیم، و طبیعتاً بازی کردن در آنجا، اصول و مقتضیات خود را دارد؛ بنابراین نمی‌توانیم به‌سادگی میان مفاهیم قدم بزنیم و ساحت‌ها را رعایت نکنیم.

اگر بخواهم این بحث را جمع کنم و با یک پرسش طرح سوال کنم، باید بگویم ما اینجا با مسائلی جدی مواجه هستیم. ما نباید این سبد کلی را فراموش کنیم. اگر دولت نخواهد یکسری اصلاحات را انجام دهد و مدام از بودجه عمومی بردارد، این سوال پیش می‌آید که برای بقیه چه اتفاقی می‌افتد؟ وضعیت کلی ما امروز در مورد نیازمندان به چه صورتی است؟

پیش از اتمام بحثم یک نکته نیز در مورد لزوم توجه به «پیامدهای اجتماعی» که در اینجا بحث شد، عنوان کنم: بخش زیادی از بودجه ما به ایثارگران اختصاص یافته است و ما می‌توانیم به این سوال پاسخ دهیم که آیا این مسئله‌ای عادلانه است یا عادلانه نیست؟ اگر بگوییم عادلانه نیست، ممکن است پیامدهای اجتماعی سیاسی عجیب و غریبی داشته باشد. ولی این پیامدها، اصل نا‌عادلانه بودن قضیه را که نفی نمی‌کند. بنابراین پیامدهای اجتماعی می‌تواند به سکوت در برخی از موارد بینجامد و یا سبب بیان سخنان دوپهلوی شود اما اصل مسئله را نفی نمی‌کند و نباید با آنکا به پیامدهای اجتماعی یک موضوع در مسئله بودگی آن تردید کرد

میرزا ابراهیمی: طبق برآوردهای شرکت مکنزی صندوق بازنشستگی کشوری در زمان تاسیس (سال ۱۳۵۴)، با توجه به قواعد و پارامترهای حاکم بر آن، به لحاظ مالی کاملاً ناپایدار بوده است. به‌طوریکه ارزش خالص فعلی جریان نقدی (به قیمت‌های سال ۱۳۹۴) هر مشترک جدید که به صندوق ملحق می‌شد حدود ۷۴- میلیون تومان بود. به عبارتی، هر ورودی در انتهای دوره حضور خود (و بازماندگان‌اش) در صندوق بازنشستگی کشوری بار مالی معادل ۷۴ میلیون تومان به این صندوق تحمیل می‌کند.

نصرتی نژاد: بدون سود؟

میرزا ابراهیمی: نه با سود. هر شخصی که وارد سیستم می‌شود، تا زمانی که از سیستم خارج بشود دوره‌ای ۷۵ سال را طی می‌کند؛ ۳۰ سال دوره کار اوست و ۴۵ سال دوره بازنشستگی خودش و وراثت اوست که بار مالی آن برای صندوق منفی ۷۴ میلیون تومان است. به نظر من عدالت اینجا مطرح می‌شود. از یک جایی به بعد این آدم وقتی مستمری می‌گیرد، پس اندازهای خودش پاسخگوی مستمری‌ها نیست. این مدل با فرض این است که ۲۲,۵ درصد حق کارفرما هم در سیستم تزریق شود و دولت از این بابت بدهی نداشته باشد. یعنی ما هر سال منابعی را برای تامین این کسری برای هر فرد به سیستم صندوق بازنشستگی کشور تزریق می‌کنیم. همان‌طور که آقای باقری توضیح دادند، ما منابع محدودی داریم، که این منابع یا بین نسلی هستند یا از مالیاتی هستند که افراد فعلی جامعه می‌پردازند، این منابع بخشی از این کسری را می‌پوشاند. دولت باید بودجه عمومی را به طور متناسب بین افراد جامعه خرج کند. اما ما آن را به طور متمرکز در یک جا خرج می‌کنیم. محاسبات نشان می‌دهد انباشته کسورات فرد، اصل و فرع آن، تا حداکثر ده سال مستمری فرد را پوشش می‌دهد، سال‌های باقی‌مانده را فرد به سیستم بدهکار است.

نصرتی نژاد: من مبنای محاسبات شما را متوجه نمی‌شوم. بانک‌ها همین کار را در بیمه عمر انجام می‌دهند و می‌گویند پولتان را بیاورید و اینجا بگذارید و من در یک زمانی به شما مستمری می‌دهم. سیستم شما مثل تأمین اجتماعی نیست که هزینه‌های درمان هم داشته باشد. فردی سی سال پولش را به صندوق می‌دهد و بعد از سی سال که شما می‌خواهید پولش را پس بدهید، این انباشت مستمری را پوشش نمی‌دهد؟ زمانی که من در تأمین اجتماعی بودم، فردی به معاونت نامه زده بود و گفته بود که من انباشت سی سال پول را حساب کردم و اگر آن را در یک بانک می‌گذاشتم، اصل و فرع آن چندین برابر این پولی بود که شما به من به عنوان مستمری می‌دهید. من نیز بعدها محاسبه کردم و به همین نتیجه رسیدم. شاید شما در هزینه‌هایتان مواردی را وارد می‌کنید که درست نیست، مثلاً هزینه کلانی برای آنتروپی سیستم می‌گذارید.

گلاب: حقوق بگیران صندوق در سال ۹۴ به طور میانگین ۲۸,۹ سال خدمت کرده‌اند یعنی می‌توانیم بگوییم ۲۹ سال. میانگین پرداخت حقوق ۲۷ سال است. شما ۲۹ سال ۲۲,۵ درصد از حقوقتان را کاهش داده‌اید و ۳۰ سال کل حقوق را دریافت می‌کنید.

نصرتی نژاد: من می‌گویم شما سودش را حساب نمی‌کنید.

میرزا ابراهیمی: اگر شما همین حالا سی میلیارد تومان پول در بانک بگذارید، بانک حداکثر ۲۴ درصد به شما سود می‌دهد. حتی اگر همین رقم را در نظر بگیریم و تورم را هم محاسبه کنیم (با علم به این موضوع که محال است در طولانی مدت سی سال بازدهی ۲۴ درصد در سیستم بانکی وجود داشته باشد) باز هم این رقم پاسخگوی پوشش دوره بازنشستگی فرد نخواهد بود.

نصرتی نژاد: ببینید بانک‌ها دارند این کار را می‌کنند و به افراد می‌گویند بیاید مثلاً ماهی صد یا دویست تومان بگذار. شما همین الان بگویید منی که ۸۰۰ هزار تومان به صندوق شما می‌دهم و هیچ خدمت دیگری هم نمی‌گیرم مثلاً بیمه درمان ندارم، سود این ۸۰۰ هزار تومان بعد سی سال چه قدر می‌شود. من این کار را کرده‌ام و عددی که به دست می‌آید خیلی بزرگ است.

یزدانی: محاسباتی که می‌گویند، درست است. ما در تأمین اجتماعی هم این محاسبه را داشته‌ایم، اگر نرخ روز پولی که سی سال پیش داده‌اید را با نرخ بهره مرکب حساب کنید و ارزش فعلی پرداخت‌های بعدی هم می‌شود محاسبه کرد به همین رقم ۱۰ سال پوشش می‌رسیم.

عظیمی: بحث بر سر نرخ است. یعنی شما با چه نرخ بهره مرکب را حساب می‌کنید. اگر ۲۰ درصد یا ۲۴ درصد امروز را حساب کنید اشتباه محاسباتی دارید چرا که برای یک دامنه سی ساله شما نمی‌توانید، نرخ سود سال ۹۵ یا ۹۶ را اعمال کنید. شما حداقل باید یک متوسط نرخ بانکی در سی سال قبل را بدانید و بر مبنای آن حساب کنید.

میرزا ابراهیمی: من این را محاسبه کردم. محاسبات من بر این مبناست که اگر بازدهی انباشت کسورات یعنی همان چیزی که شما می‌گویید بهره، یک درصد از نرخ تورم بلندمدت ایران که ۱۵ درصد است بیشتر باشد (یعنی سود ۱۶ درصد)، انباشت‌تان چقدر می‌شود و برای چند سال کفاف مستمری پرداختی را می‌دهد. محاسبات نشان می‌دهد تقریباً نزدیک ۷ سال جواب مستمری‌ها داده می‌شود. ما بقی آن را فرد به سیستم بدهکار است.

امیدی: من این محاسبات را هیچ‌وقت خودم انجام نداده‌ام. اما یادم است سازمان برنامه این محاسبه را انجام داد و مشخص شد افراد پر درآمد یعنی بر فرض افراد هیئت علمی ممکن است این پول برای ۵ یا ۶ سال‌شان بیشتر کفایت نکند.

گلاب: من محاسبه کردم. تعداد سال‌های کفایت یکسان است اما وقتی که همه ۲۰ سال به این سیستم بدهکارند، فردی که ۲۰ سال حقوق ۶ میلیونی از صندوق می‌گیرد، نسبت به کسی که ۲۰ سال حقوق ۱ میلیونی از صندوق می‌گیرد، بیشتر به صندوق بدهکار است. در واقع از یکجایی به بعد همه ما به عنوان سالمند از منابع عمومی می‌گیریم. این حق سالمند است که از منابع عمومی بگیرد، در این هیچ شکی نیست. ولی اینکه این حق را امروز به یک عده محدودی می‌دهند قابل پذیرش است؟ اصلاً بحث این نیست که افرادی که امروز مستمری بازنشستگی می‌گیرند این حق را ندارند، بحث بر سر قطع کردن مستمری یا تغییر از سیستم DB به DC هم نیست. هدف در نهایت اصلاحات پارامتریک است. ما سیستمی داریم که به فرد ۲۷ سال حقوق بازنشستگی می‌دهد و ما این تعداد سال دریافت مستمری را حق فرد می‌دانیم. در واقع هدف پیش‌بردن اصلاحات پارامتریک با این رویکرد است که اجرا نکردن این اصلاحات مغایر عدالت است.

امیدی: سوالی که همیشه مطرح است این است که چرا با اینکه بحث اصلاحات پارامتریک بیست سال است مطرح شده مقاومت‌هایی وجود دارد که در نتیجه هیچ دولتی آن را انجام نمی‌دهد؟ باید این موضوع مطالعه باشد.

میرزا/براهیمی: با فرض اینکه این کسری را بپذیریم و اینکه وقتی کسی به سیستم می‌آید کسری دارد، از این زاویه نمی‌توان بحث عدالت در سیستم را مطرح کرد؟

نصرتی‌نژاد: من فکر می‌کنم این روشی که شما در پیش گرفته‌اید، دقیقاً همان چیزی است که دولت می‌خواهد. دولت می‌خواهد ابزاری پیدا کند که هزینه‌های خودش را کم بکند. شما که دغدغه اجتماعی دارید باید کاری بکنید که شمولیت این طرح را بیشتر بکنید. یعنی ما به جایی برویم که به جای اینکه ۴۰ درصد جامعه از آن استفاده کنند، همه جامعه بتوانند وقتی به سن بازنشستگی رسیدند مستمری بگیرند و از آن استفاده کنند. این روش نه تنها ما را به این هدف نمی‌رساند بلکه ما را از آن هدف دور می‌کند و ما ابزاری برای دولت می‌شویم که از همین افرادی هم که این مستمری را می‌گیرند این منفعت کسر بشود یا مشمول سقف بشود. نگرانی من این است که ما به عنوان افرادی که برای خودمان مسئولیت اجتماعی قائل هستیم، و به بیمه از منظری اجتماعی نگاه می‌کنیم، راهی را برویم که نتیجه عکس بدهد. یعنی دایره مشمول مستمری‌بگیری کم بشود. یا میزان و کمیتی که می‌گیرند کم بشود. برعکس باید بحث مالیات مطرح شود. چرا در این دولتی که سیاست‌های نئولیبرال را آهسته یا بلند تبلیغ می‌کند، کسی سراغ سیستم مالیاتی نمی‌رود؟ چرا دولت می‌گوید هزینه‌های من زیاد است و چرا نمی‌گوید راه‌های کسب درآمد مالیاتی را نرفته است؟

چرا این بالا بودن هزینه‌ها درباره هزینه‌های بهداشت مطرح نمی‌شود. شما اگر رقم مخارج بهداشت و درمان را از زمانی که طرح تحول شروع شد، محاسبه کنید می‌بینید رقم بسیار بزرگی است اما خروجی آن چقدر بوده است. یعنی با این چند هزار میلیاردی که هزینه شده است، آیا نظام سلامت ما خیلی بهتر شده است؟ آن پول‌ها کجا می‌رود؟ اگر از منظر عدالت نگاه کنید، ما یک یا دو درصد به عنوان مالیات بر ارزش افزوده اضافه کرده‌ایم اما پول آن کجا رفته است؟ آیا شاخص‌های سلامت را متناسب با هزینه‌ها افزایش داده است؟ بگذارید این دغدغه را با مثال مدارس غیرانتفاعی نیز مطرح کنم. سال گذشته در کل نظام آموزشی ما، کمتر از ۱۵ درصد سهم مدارس غیرانتفاعی بود؛ یعنی اگر به هر کلاسی یک نفر یا دو نفر اضافه کنیم، اصلاً مدارس غیر انتفاعی را می‌توانیم جمع کنیم و اتفاقی نمی‌افتد. حالا شما فکر کنید مدارس غیرانتفاعی چه بلایی بر سر نظام آموزش و پرورش ما آورده است. ولی دولت می‌گوید نظام غیرانتفاعی باید باری از دوش ما بردارد. حالا این نظام کدام بار را برمی‌دارد؟ متأسفانه جامعه ما به سمتی می‌رود که سیستم‌های نئولیبرال به شکل‌های مختلف بروز پیدا می‌کند. یکی از مدیران می‌گفت شما باید این بساط سوسیالیستی را جمع بکنید. حالا بساط سوسیالیستی چیست؟ منظور سازمان حمایت از تولید کننده و مصرف کننده است. این سازمان یک پارادوکس و جمع نقیضین است. یعنی جمع منافع یک عده شرکت‌های پولدار و تشکل‌دار و خیل عظیمی از مصرف کنندگانی که تشکلی ندارند. استدلال آن مدیر این است که این سازمان نَفَس تولید را گرفته است. سوال بنیادی‌تر این است که اصلاً تولید برای چیست؟ ما می‌خواهیم رشد اقتصادیمان به ۲۰ درصد برسد اما با چه هدفی؟ مگر غیر از این است که می‌خواهیم برخورداری اجتماعی مان بیشتر بشود؟ اگر قرار باشد که شکاف‌های طبقاتی ما زیاد بشود ولی نرخ رشد ۲۰ درصد داشته باشیم چه فایده‌ای دارد؟ ما که از منظر اجتماعی نگاه می‌کنیم باید همیشه به پیامدهای اجتماعی افعالمان یا حرف‌هایی که می‌زنیم توجه داشته باشیم.

عظیمی: آیا اصولاً شاخص آورده و برداشته می تواند معیار عدالت در صندوق های بیمه ای باشد؟

نیزدانی: منطق ساده سیستم بیمه ای این است که شما بر اساس توان به این سیستم می آید و در صندوق مشارکت می کنید و بر اساس نیاز برداشت می کنید. این البته یک منطق کلی است نه یک محاسبه یک به یک.

نصرتی نژاد: بحث اصلی همین است. ما باید به این برسیم که عدالت چیست؟ اصل این است که ما به چه چیزی بگوییم حق است. وقتی به یک نفر بگوییم که این پول حق آدم هاست مسئله یک جور است و اگر استدلال شما این باشد که این پول حق آنها نیست ماجرا فرق می کند. شما باید این را حل کنید و برای این موضوع به نتیجه ای برسید.

عظیمی: قصه درمان و بازنشستگی با هم خیلی فرق دارد.

نصرتی نژاد: هر حوزه ای منطق خاص خودش را دارد. به همین خاطر است که سازمان بهداشت جهانی در حوزه سلامت منطق سوسیالیستی دارد و می گوید که هر کسی به خدمات درمانی نیاز داشت، فارغ از آنکه پول داشت یا نداشت باید از این خدمات بهره مند بشود. در درمان باید اینگونه برخورد کرد، اما آیا در بازنشستگی می توانیم همین منطق را داشته باشیم؟ در مورد این مسائل باید بحث کرد. اگر مبنای محکمی وجود نداشته باشد بحث ها مدام دچار آسیب می شود.

عظیمی: باید یک نکته مهم را هم در نظر داشت. صندوق بازنشستگی کشوری با صندوق تأمین اجتماعی تفاوت دارد؛ اینجا فقط بازنشستگان هستند. بحث های اجتماعی جای خود را دارد. اما من در مدتی که از نزدیک با مسائل صندوق آشنا شده ام، احساس می کنم جای یکسری بحث های اجتماعی اینجا نیست. اینجا یک صندوق بازنشستگی با مکانیزم بیمه ای است و باید کاملاً در یک کادر و منطق بیمه ای و عدد و درصد حرکت کند. سوال این است که این مباحث اجتماعی را صندوق باید در نظر داشته باشد یا این وظیفه نهادی مثل وزارت رفاه است؟ مثلاً محاسبات نشان می دهد کل مستمری پرداختی صندوق ۴۲ درصد متوسط هزینه های خانواده را پوشش می دهد. اما آیا صندوق باید ۵۸ درصد باقیمانده را جبران کند یا وزارت رفاه؟

امیدی: در حال حاضر دولت ۴۰ هزار میلیارد تومان به دو صندوق بازنشستگی کشوری و لشگری برای جبران کسری پرداخت می کند. سوال این است که آیا همه این ۴۰ هزار میلیارد تومان کسری در منطق بیمه ای به وجود آمده است؟ بسیاری از قوانین ما ماهیت بیمه ای ندارند، بلکه حمایتی است. یعنی بخشی از ضعف های نظام حمایتی ما به نظام بیمه سرریز شده است. باید بررسی شود که چند درصد این کسری ها ناشی از قوانین حمایتی است و چند درصد واقعاً بیمه ای است؟ البته این را باید در نظر داشته باشیم که اگر دولت به دنبال یک نظام بیمه ملی است با پوشش ۱۰۰ درصدی جمعیت، آن بحث دیگری است و سازوکارهای خاص خودش را دارد.

عظیمی: در صندوق بازنشستگی کشوری تا اردیبهشت ۱۳۹۴، از کل تعهدات، ۹۸ درصد کاملاً حمایتی و غیر بیمه ای بوده است.

نصرتی نژاد: پس نباید این حجم عظیم پول به اسم بازنشسته نوشته شود. وقتی این کسری به خاطر قوانینی است که به صندوق بار شده، مانند قانون اناث یا بازنشستگی پیش از موعد، پس نباید شما آن را به پای بازنشستگان بنویسید و بگویید ما داریم به بازنشستگان لطف می‌کنیم. استدلال شما این است که دولت دارد به فردی که سی سال مستمری پرداخت کرده، لطف می‌کند. ولی اگر ۸۰ درصد خالص این کسری به خاطر ماهیت حمایتی قوانینی بوده باشد که بر سازمان تحمیل شده است، نمی‌توانید بر بازنشسته منتی بگذارید و بگویید دولت دارد با بازنشستگان سخاوتمندانه رفتار می‌کند.

گلاب: آقای دکتر قضیه دقیقاً همین است. وقتی این کسری برای بخش حمایتی است، چرا این حمایت باید برای قشری خاص باشد؟ من در پی این بحث نیستم که بگوییم دولت چه کار باید بکند. من می‌گویم اگر ۹۸ درصد این کسری در قالب حمایتی است آیا این حمایت در یک گروه خاص قابل تعریف است یا این کار حمایتی باید برود در نظام اجتماعی؟

امیدی: مسئله شما این است که چرا ما برای سالمندان برنامه‌ای جامع نداریم و فقط برای کسانی که تحت پوشش نظام بازنشستگی هستند و رسمی‌اند برنامه داریم اما از طرف دیگر این موضوع را با بازنشستگی مرتبط می‌کنید. من می‌گویم که نباید این دو موضوع را در مقابل هم طرح کنیم. این صدا را باید دانشگاه بیان کند. باید در مطبوعات مطرح بشود و وزارت رفاه باید آن را حل کند. شما به عنوان صندوق بازنشستگی فعلاً باید تامین‌کننده منافع بازنشسته‌هایتان باشید. سالمندان به مأموریت شما ارتباطی ندارد. می‌توان گفتمان‌سازی کرد تا در جای دیگری مثل وزارت رفاه مسئله سالمندان مطرح شود. در این میدان این صدا نباید از صندوق بازنشستگی بلند شود. این صدا را وزارت رفاه باید بلند کند و بگوید که مسئله سالمندان مسئله‌ای جدی است و من چه خدماتی باید به آنها بدهم. چون اینها بالأخره روزی به بازار کار وصل بودند.

نصرتی نژاد: این بازنشستگان همه مشکل معیشتی دارند، اگر رقم دریافتی اینها را نگاه کنید می‌بینید که ده درصد از این افراد دریافتی‌شان ۹۰۰ هزار تومان است.

عظیمی: چهارهزار نفر از بازنشستگان در صندوق بازنشستگی کشوری کمتر از حداقل حقوق دریافتی دارند.

امیدی: در تأمین اجتماعی تعداد بسیار بیشتر است. ما افرادی داریم که در تأمین اجتماعی ۲۵۰ تا ۳۰۰ هزار تومان حقوق می‌گیرند.

گلاب: هدف من از طرح این بحث پیش‌بردن اصلاحات پارامتریک است. اصلاحات پارامتریک اتفاق نمی‌افتد مگر اینکه لزوم اصلاحات را هم در جامعه و هم بین سیاستگذاران جا انداخت. جامعه باید بداند اینکه من سی سال کار کرده‌ام به این معنا نیست که به اندازه سی سال می‌توانم حقوق بازنشستگی بگیرم. یک راه اصلاحات پارامتریک این است که این مفاهیم جا بیفتد.

امیدی: ۲۰ تا ۲۵ سال است که همه از این اصلاحات صحبت می‌کنند و قوانین آن هم وجود دارد، اما اجرایی نشده است. سوال این است که مقاومت‌ها کجاست؟ این طرحی که اخیراً مجلس داده است از یک وجهی برای من خیلی عجیب است. وقتی شما قوانین حوزه رفاه را از انقلاب مشروطه تا سال ۹۲ می‌بینید معمولاً نگاه دولت به محدودیت منابع است ولی مجلس نگاهش حمایتی است. اما در این طرح نگاه مجلس حمایتی نیست. برداشت اولیه من این است که این طرح حتی تغییر نظام DB به DC را نیز دنبال نمی‌کند بلکه کل نظام بیمه‌ای را به شخص‌ها و شرکت‌های سرمایه‌گذاری تبدیل می‌کنند. در این طرح گفته شده برای گروه‌های برخوردار نظام بیمه‌ای بر مبنای حساب فردی تشکیل شود. سوالی که پیش می‌آید این است که فرد برخوردار چه کسی است؟ آیا شما کارمند دولت را برخوردار حساب می‌کنید و می‌گویید همانطور که در قوانین کشوری آمده هر کسی که در دستگاه دولتی شاغل بشود، باید حساب انفرادی داشته باشد؟ اصلاً هم به این کاری ندارند که شما متمکن هستید یا نه. دوماً در هیچ کجای دنیا یک نظام DC خالص وجود ندارد، بلکه یک سطح بیمه پایه وجود دارد و DC روی آن پیاده می‌شود. هیچ کجا نمی‌گویند که شما بیمه پایه‌تان هم باید در حالت DC باشد.

نصرتی‌نژاد: من هم به همین معتمد و فکر می‌کنم که ما اول باید ببینیم که مشکل اصلی کجاست. باید ببینیم که چرا صندوق‌ها دچار مشکل شده‌اند. یعنی شما باید سراغ یک‌سری اصلاحات بروید و از تصویب یک‌سری قوانین ممانعت کنید. تأمین اجتماعی از این نظر خیلی بهتر کار می‌کند و لابی‌هایی می‌کند و جلوی یک‌سری قوانین را می‌گیرد. همچنین یک تیم کارشناسی فوق‌العاده دارد که قوانین مجلس را هنگام تدوین بخشنامه‌ها تفسیر می‌کند. این در صندوق بازنشستگی کشوری وجود ندارد. به نظر می‌رسد که مشکل صندوق بازنشستگی کشوری این است که این صندوق در مقابل یک‌سری هزینه‌ها که از طریق قوانین به آن تحمیل می‌شود، توان مقاومت ندارد. یکی از دلایلش هم این است که در واقع این صندوق منتسب به خود دولت است.

عظیمی: ما چیزی تحت عنوان استقلال صندوق بازنشستگی نداریم. صراحتاً می‌گویند که ما دولتی هستیم. حال باید پرسید آیا اینکه من کارمند دولت هستم به این معناست که صندوق بازنشستگی هم ماهیت دولتی پیدا می‌کند؟ من معتقدم که این چنین نیست و این جزو حقوق شهروندی کارمند است. وضعیت به مراتب بدتری در نیروهای مسلح پیدا می‌شود. آنها می‌گویند ما نظامی هستیم. در نتیجه اگر شما بخواهید یک سخنرانی آنجا بگذارید حراست نمی‌گذارد. صندوق بازنشستگی نیروهای مسلح مثل پادگان است. این سوال را آنجا هم می‌شود طرح کرد. یعنی من که شاغل نیروی مسلح هستم، سبب می‌شود صندوق بازنشستگی من هم امنیتی شود؟

دومین نکته اینکه مکانیسم صندوق بیمه‌ای چیست و کجای سیستم رفاهی کشور قرار می‌گیرد؟ برای فهمیدن این موضوع مجبوریم بزرگ فکر کنیم و نظام رفاهی کشور را در نظر بگیریم بعد بفهمیم جایگاه صندوق کشوری به عنوان یک صندوق بیمه‌ای در کجای این نظام است، آن وقت می‌توانیم وارد گفتگو شویم. صندوق بازنشستگی کشوری این نگاه را ندارد. در

کل صندوق کشوری چند نفر هستند که سر از قوانین صندوق بازنشستگی در می آورند، آنهم با فاصله زیاد از هم. اگر روزی این افراد بازنشسته شوند، من نمی دانم چه بلایی بر سر این سیستم می آید.

امیدی: من فکر می کنم در مورد صندوق بازنشستگی نیروهای لشگری و کشوری، دولت این تصور را دارد که اینها کارمند هستند و من حقوق اینها را می دهم و از این جیب به آن جیب است.

برای من هنوز این سوال مطرح است که چرا اصلاحات پارامتریک انجام نمی شود؟ همه هم دارند می گویند که این اصلاحات مسئله مهمی است. مسئله دیگر خود اصلاحات پارامتریک است که می شود روی شیوه اجرای آن بحث کرد. مثلاً شما می خواهید سن بازنشستگی را افزایش بدهید. اگر بگوییم سن را از ۶۰ سال به ۶۵ برسانیم یکی از بازنده های اصلی این سیاست کسانی هستند که در شرف بازنشستگی هستند، در این شرایط می توان کار را از کسانی شروع کرد که ۲۰ سال سابقه کار دارند. یعنی با این مکانیسم می توان فشار اجتماعی ناشی از اصلاحات را کاهش داد. در سال های اخیر کشورهایی نظیر انگلستان و آلمان و ایتالیا که اصلاحاتی را در نظام بازنشستگی اعمال کردند، ابتدا یک دوره چندماهه به گفتگو با جامعه پرداختند. انواع برنامه های رسانه ای برای توضیح موضوع برای مردم؛ مسئله را توضیح دادند و سپس نظرسنجی هایی در سطح ملی برگزار کردند. یکی از کشورها اخیراً افزایش سن بازنشستگی را به فراندوم گذاشت. مسئله نظام سیاست گذاری ما این است که چندان اهل گفتگو با جامعه نیست. مسائل را توضیح نمی دهد. طبیعی است که جامعه در مقابل سیاست هایی که از درون جعبه سیاه خارج می شود گاه شوکه می شود و واکنش نشان می دهد.

نصرتی نژاد: اتفاقاً در ایران میل به بازنشستگی نزدیک به صفر شده است و هیچ کسی دوست ندارد بازنشسته بشود.

امیدی: سازمان به سازمان فرق دارد.

نصرتی نژاد: بیشتر سازمان ها همین است. در صندوق بازنشستگی کشوری که قطعاً اینطور است و کسی دوست ندارد بازنشسته شود چون وقتی ده سال می گذرد فرد دچار مشکلات مالی بسیاری می شود. یک دلیل این است که کسورات در اعضای صندوق بازنشستگی فقط حقوق را شامل می شود و مزایای دیگر را شامل نمی شود. به محض اینکه حکم بازنشستگی فرد را دستش بدهند، سی تا چهل درصد از حقوق یا دریافتی فرد کم می شود.

امیدی: اگر این مسئله عمومیت داشته باشد و با یک نظرسنجی اثبات شد که چنین چیزی هست، آن وقت شما این نگرانی را ندارید که سن بازنشستگی را ۵ سال بالاتر ببرید. اما طبق تحقیقی که در سازمان برنامه انجام شده بود مشخص شد افراد شاغل در پست های بالا تمایل به ماندن دارند و بدنه کارشناسی ترجیح می دهد که زودتر بازنشسته شود. حتی می دانم در سازمان تأمین اجتماعی اینگونه است و بدنه کارشناسی ترجیح می دهد که بازنشسته شود و در بخش خصوصی ادامه کار بدهد که به نفعش هست. حتی در آموزش و پرورش افراد تمایل به بازنشستگی دارند تا به مدارس غیرانتفاعی و کلاس خصوصی بروند که البته رشته به رشته متفاوت است. اما اگر در کل و در صندوق شما، میل به بازنشستگی کم است افزایش سن بازنشستگی با مخاطره کمتری روبه رو می شود.

باقری: در نظر داشته باشیم تقریباً تمام قوانینی که برای صندوق بازنشستگی کشوری آسیب‌زا بوده است به تأمین اجتماعی هم آسیب وارد کرده است، اما در تأمین اجتماعی زمان می‌برد تا خود را نشان دهد.

امیدی: قانون بازنشستگی پیش از موعد که در دولت آقای احمدی‌نژاد تصویب شد به اندازه کل بازنشسته‌های صندوق بازنشستگی کشوری به تأمین اجتماعی بازنشسته جدید تحمیل کرد. اگر این قانون نبود سازمان تأمین اجتماعی می‌بایست یک میلیون و ۸۰۰ هزار بازنشسته داشته باشد اما الان ۳ میلیون و ۱۰۰ هزار بازنشسته دارد.

نصرتی‌نژاد: یکی از دلایل اقبال به بازنشستگی زودهنگام در تأمین اجتماعی این است که ۷۰ تا ۸۰ درصد این افراد حق بیمه بازنشستگی متناسب با حداقل حقوق را پرداخت می‌کنند. یعنی با هر شرایط و در هر مقطعی که بازنشسته بشوند در مستمری بازنشستگی آنها تفاوت چندانی نمی‌کند. ولی نرخ ماندگاری در صندوق بازنشستگی کشوری بسیار متفاوت است و فرد تمایل به ماندن دارد.

امیدی: در تأمین اجتماعی حدود ۴۰ درصد افراد حق بیمه براساس حداقل دستمزد پرداخت می‌کنند. اما عمده‌تاً این مبلغ متناسب با حقوق واقعی آنها نیست. در تأمین اجتماعی امکان این کار هست ولی در صندوق بازنشستگان لشگری و کشوری امکان تقلب حقوقی وجود ندارد چراکه حقوق مشخص است و عمده‌تاً کارفرما خود دولت است و حقوق را دستکاری نمی‌کند. اما در تأمین اجتماعی چون عمده‌تاً کارفرمای خصوصی است حقوق‌ها خیلی غیرواقعی است.

نصرتی‌نژاد: تأمین اجتماعی معاونت حقوقی بسیار خوب و یک بدنه کارشناسی فوق‌العاده دارد. من نمی‌دانم شما در صندوق بازنشستگی کشوری معاونت پارلمانی دارید یا نه؟ اگر هم دارید احتمالاً نقش تشریفاتی دارد. اگر معاونت پارلمانی قوی داشته باشید، کارهایی که می‌خواهید شروع کنید را خیلی راحت‌تر می‌توانید انجام دهید و جلوی بسیاری از قوانین را می‌توانید بگیرید. به نظرم شما باید به سراغ این کار بروید و گرنه با این روش شما سهم جامعه از کیک رفاه را کم می‌کنید. درحالی که شما باید تلاش کنید این کیک بزرگ بشود. دولت هم به دنبال کم کردن همین سهم است و مدام می‌گوید ۴۰ هزار میلیارد تومان به صندوق‌ها می‌دهم.

گلاب: به کرات گفته شده کسری صندوق بازنشستگی ناشی از ۲۸ قانون قاتل است اما محاسبات دقیق‌تر نشان می‌دهد سهم اصلی این کسری مربوط به ۴ قانون است. در مدل اکچوئری صندوق بازنشستگی کشوری بار مالی ۱۵ قانون به قیمت‌های سال ۹۴ محاسبه شده است. این بار مالی با پولی که دولت تا آن تاریخ به صندوق واریز کرده است مقایسه شده است. این مقایسه در واقع نقطه اتهام را به دولت برمی‌گرداند. به عبارت دیگر اگر دولت پولی را به صندوق‌ها می‌دهد نتیجه قوانین خودش است.

نصرتی‌نژاد: نظام بیمه‌ای ما از زمانی که ایجاد شده است، براساس قواعد اکچوئریال بوده است. اگر ما امروز دچار این مشکلات هستیم یعنی یا این قواعد اکچوئریال ایراد دارد یا مطابق این قواعد رفتار نکرده‌ایم. اگر مطابق قواعد اکچوئری رفتار

شود این مسائل نباید مطرح بشود. بر طبق قاعده اکچوئری تعیین شده که فرد باید ۳۰ سال حق بیمه بدهد، چه درصدی حق بیمه بدهد و به چه میزان حق بیمه دریافت کند. شما هم باید بحث‌های خود را در همین دستگاه ببرید و مثلاً امید به زندگی را مطابق با تغییراتی که ایجاد شده است بیشتر بکنید ببینید چه اتفاقی می‌افتد. به نظر من یک راه مقدمه‌چینی برای رسیدن به اصلاحاتی که در نظر دارید، متوسل شدن به قواعد اکچوئری است. در غیر این صورت پیامدهای مخاطره‌آمیز بحث‌های اینچینی خیلی بیشتر از سود احتمالی آن است.

عظیمی: به نظر من باید در مورد بحث عدالت بین صندوقی نیز گفت و گویی داشته باشیم. شهرداری تهران دو صندوق برای بازنشستگی دارد. یک صندوق عادی بازنشستگی و صندوق ذخیره کارکنان. علاوه بر حق بیمه‌ای که می‌گیرند و به صندوق اولیه می‌دهند، سه درصد دیگر هم از حقوق کارکنان کم می‌کنند که اختیاری است و در صندوق ذخیره قرار می‌گیرد و بر مبنای سازوکار DC عمل می‌کند. نکته جالبی که اینجا وجود دارد این است که شهرداری برای کمک به شاغلان خود سه درصد به این صندوق دوم نیز کمک می‌کند. من وقتی شنیدم تعجب کردم و طاقت نیاوردم به مدیر آنجا گفتم یعنی از این منابع و عوارض عمومی شهرداری تهران که از شهروندان می‌گیرید برای حساب شخصی کارکنان شهرداری صندوق ذخیره ایجاد می‌کنید؟

امیدی: در وزارت نفت و بانک‌ها هم همین کار را می‌کنند. تا دو سه سال پیش صندوق بانک‌ها اصلاً فهرست نفرات خود را نداشت. هر بانک آخر ماه مبلغی را به عنوان حق پرسنل اعلام می‌کند و پول آن را به حساب صندوق واریز می‌کند. اینکه این پرسنل چند نفر هستند و چقدر حقوق می‌گیرند و سابقه کار آنها چقدر است معلوم نبود..

عظیمی: جالب است که وقتی همین صندوق کمبودی پیدا می‌کند آن را از منابع عمومی بانک‌ها تأمین می‌کند.

امیدی: وزارت نفت اساساً خودش را مالک چاه‌های نفت ایران می‌داند. با کارکنان آنجا هم که صحبت کنید می‌گویند ما درآمد تولید می‌کنیم. کارمندان سازمان امور مالیاتی هم می‌گویند ما درآمد مالیاتی را تأمین می‌کنیم درحالی که کوشش مالیاتی در ایران تقریباً صفر است و هرکسی باید خوداظهاری کند، در صف بایستد و مالیات دهد. یک عده هم که از حقوقشان کم می‌شود. ولی به این کارمندان پاداش و مزایا می‌دهند چون می‌گویند ما داریم این پول را به سیستم می‌آوریم.